

**سوال:**

آیا استصحاب در امر اعتقادی جاری می شود یا خیر؟ مثلا در زمان حضور یقین به نبوت پیامبر بوده است به تبع باید اعتقاد به نبوت باید داشته باشد و این واجب است، حال در زمان غیبت شک می کنیم که این اعتقاد یا نبوت واجب است یا خیر، آیا استصحاب جاری می شود؟

**جواب:** استصحاب در امر اعتقادی جاری نمی شود مطلقا چه استصحاب از ظنون باشد یا از اصول عملیه.

**توضیح:** در استصحاب دو نظریه است:

**نظریه متاخرین:** استصحاب از اصول عملیه است و حاکم به آن اخبار است، طبق این نظریه استصحاب در امور اعتقادی جاری نمی شود. چون محتوای روایات استصحاب با امر اعتقادی مشکل دارد. چون در زمان شک اعتقاد به نبوت وجود ندارد و اخبار استصحاب می گوید در زمان شک، همان عملی را انجام بده که در زمان یقین انجام می دادی و در اعتقاد به نبوت، با شک، اعتقادی نداشته باشد، چگونه گفته شود با توجه به اخبار یقین دارد؟!

**الأمر التاسع**

لا فرق فی المستصحب بین أن یکون من الموضوعات الخارجیة أو اللغویة أو الأحکام الشرعیة العملیة، اصولیة کانت (احکام شرعیه عملیه) أو فرعیة.

وَأَمَّا الشَّرْعِيَّةُ الْعِتْقَادِيَّةُ (حکم شرعیه اعتقادیه)، فلا یعتبر الاستصحاب فیها (شرعیه اعتقادیه)؛ لآنه:

إن کان (استصحاب) من باب الأخبار فلیس مؤداهها (اخبار) إلاّ الحکم علی ما (وجوب نفقه زوجه) کان معمولا به («ما» علی تقدیر یقین، والمفروض أنّ وجوب الاعتقاد بشیء علی تقدیر یقین به (وجوب اعتقاد به نبوت) لا یمکن الحکم به (وجوب اعتقاد به نبوت) عند الشک؛ لزوال الاعتقاد (اعتقاد به نبوت) فلا یعقل التکلیف (وجوب)

بحث در این بود که آیا استصحاب در امر اعتقادی جاری می شود یا خیر؟ مثلا در زمان حضور معصوم، دلیل قائم شد که پیامبر نبی است و در زمان غیبت شک می کنیم نبوت پیامبر باقی است یا خیر، آیا استصحاب جاری می شود یا خیر؟

شیخ انصاری فرمودند استصحاب در امور اعتقادی جاری نمی شود مطلقا و گفتیم اگر استصحاب از باب اصل حجت باشد، در امور اعتقادی جاری نمی شود چون اخبار شامل آن نمی شود.

**نظریه دوم:** اکثر قدماء: استصحاب از امارات ظنیه است چون افاده ظن می کند (مجرای استصحاب افاده ظن می کند نه استصحاب) در این نظریه دو بحث باید مطرح شود

**بحث اول:** بحث صغروی: یعنی استصحاب در امر اعتقادی، افاده ظن می کند یا خیر؟ مثلا استصحاب بقاء نبوت پیامبر در زمان غیبت، افاده ظن می دهد یا خیر؟

مرحوم شیخ می فرمایند که شک در امر اعتقادی (خصوص نبوت) سه صورت دارد:

**صورت اول:** گاهی منشاء شک، موجود شدن ما یحتمل مدخلیه عدمه فی المستصحب یا معدوم شدن ما یحتمل مدخلیه وجوده فی المستصحب است که در این صورت استصحاب افاده ظن نمی کند. مثلاً منشاء شک در نبوت، چیزی بوده که الان معدوم شده (حضور)، یا اینکه چیزی که موجود شده و قبلاً نبوده (غیبت)، در مستصحب دخالت داشته باشد. در اینجا استصحاب افاده ظن نمی کند.

**صورت دوم:** گاهی منشاء شک، احتمال منسوخ شدن خود امر اعتقادی با بقاء اصل شریعت است، در این صورت استصحاب افاده ظن می کند. مثلاً منشاء شک در نبوت این است که دین رسول خدا باقی است اما احتمال می دهیم نبوت نسخ شده است، این استصحاب باعث ظن می شود، چون شریعت باقی باشد و یک حکم نسخ شده باشد، نادر است، بخاطر همین ظن پیدا می کنیم که نبوت باقی است.

**صورت سوم:** گاهی منشاء شک، احتمال منسوخ شدن اصل شریعت است، در این صورت استصحاب، افاده ظن نمی کند. مثلاً منشاء شک در نبوت، احتمال نسخ شدن کل شریعت رسول اکرم با تمام جزئیات می باشد، در این صورت استصحاب موجب افاده ظن نیست. چون نسخ شریعت زیاد است.

**بحث دوم: بحث کبروی:** بر فرض که استصحاب در امر اعتقادی، افاده ظن کند، آیا این ظن حجت است یا خیر؟

شیخ انصاری می فرمایند، در این صورت، ظن حجت نیست، چون دلیل عقلی (چون مقدمات انسداد کامل نیست و احتیاط امکان دارد) و شرعی (چون این دلیل نقلی از شریعت سابقه گرفته شده یا بعدی؟ هیچکدام ثابت نشده است) بر حجیت ظن از جهت استصحاب در امور عقلی نداریم.

وإن كان من باب الظنّ فهو (استصحاب امر اعتقادی - نبوت) مبنیّ علی اعتبار الظنّ فی اصول الدین، بل الظنّ (ظن به بقاء امر اعتقادی) غیر حاصل فیما كان المستصحب (نبوت رسول) من العقائد الثابتة بالعقل أو النقل القطعیّ (مثل اجماع)؛ (علت عدم حصول ظن با نقل قطعی): لأنّ الشکّ (شک در امر اعتقادی) إنّما ینشأ (شک) من تغیر بعض ما یحتمل مدخلیته (بعض) وجوداً (مثل حضور) أو عدماً (مثل غیبت) فی المستصحب (نبوت). نعم، لو شکّ فی نسخه (امر اعتقادی) أمکن دعوی الظنّ (ظن به بقاء امر اعتقادی)، لو لم یکن احتمال النسخ (نسخ نبوت) ناشئاً عن احتمال نسخ أصل الشریعة، لا (احتمال نسخ ناشی از نسخ اصل شریعت نباشد)، نُسخَ (احتمالاً) الحکم (نبوت) فی تلک الشریعة.

أما الاحتمال (احتمال نسخ امر اعتقادی) الناشئ عن احتمال نسخ الشریعة فلا یحصل الظنّ بعدمه (نسخ امر اعتقادی) (بقاء امر اعتقادی)؛ لأنّ نسخ الشرائع شائع، بخلاف نسخ الحکم (نبوت) فی شریعة واحدة؛ فإنّ الغالب بقاء الأحکام (مثل نبوت).

ومما ذکرنا (نسخ شرایع شایع است) یظهر أنّه لو شکّ فی نسخ أصل الشریعة لم یجز التمسک بالاستصحاب (استصحاب اماره ای) لإثبات بقائها (اصل شریعت)، مع أنّه لو سلّمنا حصول الظنّ (ظن به بقاء امر اعتقادی) فلا دلیل علی حجّیته حیثین (شک در نسخ اصل شریعت باشد)؛ لعدم مساعدة العقل علیه (حجیت (وإن انسدت باب العلم؛ لإمكان الاحتیاط إلاّ فیما لا یمکن. والدلیل النقلی الدالّ علیه (استصحاب) لا یجدی؛ لعدم ثبوت الشریعة السابقة ولا اللاحقة.

یکی از علماء شیعه از شهری می گذشت، عالم یهودی با عالم شیعه بحث کرد و گفت شما استصحاب را قبول داریم و باید قائل به نبوت حضرت موسی باشید.

فعلّم ممّا ذکرنا (استصحاب در امر اعتقادی امکان ندارد) أنّ ما یحکی : من تمسک بعض أهل الكتاب - فی مناظره بعض الفضلاء السادة باستصحاب شرعه (اهل کتاب)، ممّا لا وجه له (تمسک)، إلاّ أن یرید جعل البینه (بینه آوردن را) علی

المسلمين في دعوى الشريعة الناسخة ، (علت جعل): إِمَّا لدفع كلفة الاستدلال عن نفسه، وإِمَّا لإبطال دعوى المدعى؛ بناء على أن مدعى الدين الجديد كمدعى النبوة يحتاج إلى برهان قاطع، فعدم الدليل القاطع للعدو (عذر يهودي) على الدين الجديد - كالنبي الجديد - دليل قطعي على عدمه بحكم العادة ، بل العقل ، فغرض الكتابي إثبات حقيّة دينه بأسهل الوجهين (خودش دليل بياورد - دليل آوردن را به عهده خصم بیندازد)

بین یک عالم شیعی و علمای اهل کتاب مناظره درگرفت، عالم کتابی گفت شما شیعیان استصحاب را قبول دارید، پس استصحاب نبوت حضرت موسی کنید.

از این مناظره چند جواب داده شده است:

**جواب اول:** مرحوم شیخ فرمودند استصحابی که از اصول عملیه است در امور اعتقادی جاری نمی شود و استصحابی که از ظنون است اولاً در امور اعتقادی جاری نیست و بر فرض جاری باشد، این ظن حجت نیست.

**جواب دوم:** ما موسی و عیسی ای را قبول داریم که به نبوت رسول اکرم اعتراف کرده باشد، حال ما بعد از آمدن رسول اکرم، به حسب اعتراف خودشان، نبوت ایشان از بین می برد.

**اشکال کتابی:** موسی که کلی نیست که گفته شود دو نوع موسی داریم یکی به نبوت رسول اکرم اقرار کرده و یکی به نبوت ایشان خیر، بلکه یک موسی بیشتر نداریم، پس شما باید نسخ نبوت ایشان را اثبات کنید که نمی توانید این کار را کنید.

**شیخ انصاری:** این اشکال وارد است و این جواب عالم شیعی عین جواب امام رضا به جاثلیق است.

ثم إنه قد اجيب عن استصحاب الكتابي المذكور بأجوبة:

منها (اجوبه): ما (جوابی) حکي عن بعض الفضلاء المناظرين له (عالم کتابی):

وهو (جواب) أنا نؤمن ونعترف بنبوة كل موسى وعيسى أقرّ (موسى و عيسى) بنبوة نبينا صلى الله عليه وآله وسلم، و (عطف بر نومن است) كافر بنبوة كل من لم يقرّ بذلك (نبوت پیامبر اکرم). وهذا (جواب) مضمون ما ذكره مولانا الرضا عليه السلام في جواب الجاثليق

وهذا الجواب بظاهرة (جواب) مخدوش بما عن الكتابي: من أن موسى بن عمران أو عيسى بن مريم شخص واحد وجزئي حقيقي اعترف المسلمون وأهل الكتاب بنبوته (موسى او عيسى)، فعلى المسلمين نسخها (نبوت)

وَأَمَّا ما (جوابی) ذكره الإمام عليه السلام، فلعلّه (امام) أراد به (جواب) غير ظاهره (جواب)، بقريته ظاهرة بينه (امام رضا) وبين الجاثليق. وسأيتي ما يمكن أن يؤوّل به (توجيه)

**جواب سوم:** مرحوم نراقی: یک زمانی یقین به عدم نبوت حضرت موسی و همچنین یقین به نبوت حضرت موسی داریم در زمانی، و الان شک داریم، حال استصحاب نبوت با استصحاب عدم نبوت تعارض می کند و تساقط می کند.

**رد:** جواب آن قبلا گذشت مفصلا.

تطبيق جواب سوم

ومنها (اجوبه): ما ذكره بعض المعاصرين (٥) : من أن استصحاب النبوة معارض باستصحاب عدمها (نبوت) الثابت (صفت عدم است) قبل حدوث أصل النبوة؛ بناء على أصل (قانون) فاسد تقدّم حكايته (قانون) عنه (بعض المعاصرين)، وهو (قانون فاسد): أن الحكم الشرعيّ (مثل نبوت حضرت موسى) الموجود يقتصر فيه (حكم شرعي موجود) على القدر المتيقّن (از) زمان ادعای نبوت تا زمانی که نبی جدید نیامده، وبعده (قدر متیقّن) (نبی جدید آمد) يتعارض استصحاب وجوده (حكم شرعي) واستصحاب عدمه (حكم شرعي).

وقد أوضحنا فسادها بما لا مزيد عليه

## جواب چهارم

جواب سوم: محقق قمی:

**مرحله اول:** چیزی که می خواهد استصحاب شود، اول باید مقدار قابلیت آن برای بقاء بدست بیاید و بعد در همان محدوده استصحابش کنید. مثلاً در استصحاب حیات، باید اول مقدار قابلیت بقاء زید مشخص شود و در همین محدوده استصحاب شود مثلاً تا شصت سال و بعد از آن دیگر حق استصحاب ندارد. مثلاً شک است که در اتاق حیوان فیل بوده یا گنجشک که مقدار قابلیت بقاء این دو یک سال است و اگر بیشتر شد، دیگر استصحاب درست نیست.

## تطبيق جواب چهارم

ومنها (اجوبه): ما ذكره في القوانين - بانبا (مبتنى كرده است) له (جواب را) على ما تقدّم منه في الأمر الأوّل (تنبيه اول): من أنّ الاستصحاب مشروط بمعرفة استعداد (قابليت) المستصحب (برای بقاء)، فلا يجوز استصحاب حياة الحيوان المردّد بين حيوانين مختلفين في الاستعداد بعد انقضاء مدة استعداد ألقهما (دو حيوان) استعدادا - قال: إنّ موضوع (مستصحب) الاستصحاب لا بدّ أن يكون متعيّنا (از نظر استعداد) حتّى يجرى (استصحاب) على منواله (موضوع)

## مرحله دوم جواب چهارم

**مرحله دوم:** ما يقين داریم به نبوت في الجملة حضرت موسى (مطلق النبوه)، یعنی يقين داریم که خداوند حضرت موسى را نبی کرده است و این کلی است چون قابلیت انطباق بر سه مصداق دارد: ۱. انت نبی الی یوم الیامه ۲. انت نبی الی زمان محمد ۳. انت نبی؛

## تطبيق مرحله دوم جواب چهارم

ولم يتعيّن هنا إلاّ النبوة في الجملة، وهي (نبوت في الجملة) كلّی من حيث (جهت) إنّها (نبوت في الجملة) قابلة للنبوة إلى آخر الأبد، بأن يقول الله جلّ ذكره لموسى عليه السلام: «أنت نبیّی وصاحب دینی إلى آخر الأبد». و (عطف بر لنبوت است) لأن يكون (نبوت في الجملة) إلى زمان محمد صلى الله عليه وآله وسلم، بأن يقول له (موسى): «أنت نبیّی ودينك باق إلى زمان محمد صلى الله عليه وآله وسلم». و (عطف بر لنبوت است) لأن يكون غير مغياً بغاية، بأن يقول: «أنت نبیّی» بدون أحد القيدین .

## ادامه مرحله دوم جواب چهارم

حال شمای کتابی یا باید اثبات کنید نبوت حضرت موسى به صورت اول یا سوم است در حالی که نمی توانی اثبات کنی چون کلی است و انطباق بر هر یک از مصادیق نیاز به دلیل دارد و اگر اولی را ثابت کنی، نیاز به استصحاب ندارد.

فعلى الخصم أن يثبت: إما التصريح بالامتداد (امتداد نبوت) إلى آخر الأبد، أو الإطلاق (إطلاق قسمي). ولا سبيل إلى الأول (تصريح بالامتداد)، مع أنه (تصريح بالامتداد) يخرج عن الاستصحاب. ولا إلى الثاني (إطلاقا قسمي)؛ لأن الإطلاق في معنى (مايه های) القيد (همانطور که قيد نیاز به اثبات دارد، اطلاق هم نیاز به اثبات دارد)، فلا بدّ من إثباته (إطلاق قسمي). ومن المعلوم أنّ مطلق النبوة (نبوت في الجملة) غير النبوة المطلقة، والذي يمكن استصحابه «الذي» هو (الذي) الثاني (نبوت مطلقه) دون الأول (مطلق النبوه)؛ إذ الكلّي (مطلق نبوه) لا يمكن استصحابه (كلّي) إلّا بما يمكن من بقاء أقلّ أفراده (كلّي) (٢) ، انتهى موضع الحاجة

عالم یهودی با عالم شیعی بحث کردند که شما شیعیان استصحاب را قبول دارید و باید نبوت حضرت موسی را استصحاب کنید. از این استصحاب چندین جواب داده شده که جواب شیخ و جواب عالم شیعی و جواب مرحوم نراقی گذشت.

میرزای قمی هم جوابی داده اند که در ضمن دو مرحله بیان شد:

**مرحله اول:** چیزی که قرار است استصحاب شود، باید مقدار قابلیت بقاء آن مشخص شود و در محدوده همان مقدار حق استصحاب است.

**مرحله دوم:** میرزای قمی به کتابی می گوید نسبت به نبوت فی الجملة (مطلق النبوه) یقین داریم و این شامل سه فرد دارد: ۱. نبوت موبده ۲. نبوت الی نبوت محمد ۳. نبوت مطلق؛ حال تا زمانی که نبی جدید نیامده، در زمان شک در نبوت حضرت موسی، نبوت استصحاب می شود تا قبل از آمدن نبی جدید، قابلیت بقاء نبوت حضرت موسی است اما بعد از آمدن نبی جدید، احراز قابلیت نبوت حضرت موسی نیست و دیگر حق استصحاب نداریم.

### اشکال اول جواب چهارم

**اشکال اول:** جواب میرزای قمی، مخالف با مبنای ایشان است؛ ایشان می فرمایند استصحاب مطلقا حجت است چه در رافع و چه در مقتضی، اما با جوابی که داده است، گفته شده است که استصحاب فقط در رافع حجت است نه در مقتضی، چون با احراز قابلیت مقدار در بقاء، فقط شک در رافع ایجاد می شود نه در مقتضی و خلاف مبنای ایشان است.

### تطبيق اشکال اول جواب چهارم

وفیه (جواب میرزای قمی)

أولاً: ما تقدّم ، من عدم توقّف جریان الاستصحاب (بنابر مبنای ایشان) علی إحراز استعداد (قابلیت) المستصحب (برای بقاء)

### اشکال دوم

**اشکال دوم:** مراد شما از کلمه اطلاق در نبوت مطلقه چیست؟ دو احتمال است:

**احتمال اول:** اطلاق به معنای دوام باشد که در این صورت حرف شما درست است و نبوت مطلقه نیاز به اثبات دارد.

**احتمال دوم:** اطلاق به معنای بی قيد باشد، نبوت مطلقه به این معنا نیاز به اثبات ندارد. چون این امر مطابق با اصل (اصالت عدم تقیید) است و امر مطابق با اصل، نیاز به اثبات ندارد و همان اصل کافی است.

وثانيا: أن ما ذكره - من أن الإطلاق (اطلاق در نبوت مطلقه) غير ثابت ، لأنه (اطلاق) في معنى القيد (ابدا) - غير صحيح؛ لأن عدم التقييد (اطلاق به معنای عدم تقييد) مطابق للأصل (اصل عدم تقييد). نعم، المخالف للأصل الإطلاق بمعنى العموم الراجع إلى الدوام.

### اشكال سوم

**اشكال سوم:** ميرزای قمی بين مطلق النبوه و نبوت مطلقه فرق گذاشت به اینکه مطلق النبوه حق استصحاب نداریم چون کلی نیست و نبوت مطلقه امکان استصحاب دارد. حال اشكال این است که فرق گذاری درست نیست و یا هر دو استصحابشان جایز است یا خیر، چون نبوت یا موبده است یا موقته است و حالت سوم ندارد، اگر موبد باشد، طبق کلام ایشان استصحاب است و الا خیر، حال ایشان اگر مردد باشد، استصحاب جایز نیست، حال در نبوت مطلقه هم این تردید وجود دارد و نباید استصحاب در آن هم صحیح باشد.

**میرزای قمی:** بین این دو فرق است، چون نبوت مطلقه، حکم مطلق است و مراد از حکم مطلق در شرایع، این است که این حکم مطلق ادامه دارد تا رافع بیاید، است. اما مراد از مطلق نبوت، استعداد آن در زمان شک محرز نمی شود چون مردد است.

### تطبيق اشكال سوم

والحاصل : أن هنا (در نبوت) في الواقع ونفس الأمر نبوة مستدامة إلى آخر الأبد ، ونبوة مغيية إلى وقت خاص ، ولا ثالث لهما (موبده و موقته) في الواقع ، فالنبوة المطلقة - بمعنى غير المقيدة - ومطلق النبوة ستيان (مساوی هستند) في التردد (مردد بودن این دو نبوت) بين الاستمرار والتوقيت، فلا وجه لإجراء الاستصحاب على أحدهما (نبوت مطلقه) دون الآخر (مطلق نبوت). إلا أن يريد (میرزای قمی) - بقرينه ما ذكره بعد ذلك (مطلب)، من أن المراد من مطلقات كل شريعة بحكم الاستقراء الدوام والاستمرار إلى أن يثبت الرفع - (مفعول يريد): أن المطلق (حکم مطلق - نبوت مطلقه) في حکم الاستمرار ، فالشك فيه (نبوت مطلقه) شك في الرفع، بخلاف مطلق النبوة؛ فإن استعداد (مطلق النبوه) غير محرز عند الشك، فهو (مطلق النبوه) من قبيل الحيوان المردد بين مختلفي الاستعداد.

### اشكال چهارم

**اشكال چهارم:** با این حکمی که گفتیم، نباید در اکثر احکام، استصحاب جاری شود. چون در اکثر احکام مقدار قابلیت اثبات نمی شود.

**میرزای قمی:** ما به حکم استقراء می گوئیم، حکم شرعی مطلق استمرار دارد تا حصول رافع.

**جواب:** این سه اشكال دارد.

### تطبيق اشكال چهارم

وثالثا : أن ما ذكره منقوض بالاستصحاب في الأحكام الشرعية؛ لجريان ما ذكره في كثير منها (احكام شرعيه)، بل في أكثرها (احكام شرعيه)

وقد تفتن (میرزای قمی) لورود هذا (نقد) عليه (خودش)، ودفعه (نقد را) بما (جوابهایی) لا يندفع (نقد) به (جوابها)، فقال:

إنّ التتبع والاستقراء يحكمان بأنّ غالب الأحكام الشرعيّة - في غير ما ثبت في الشرع له حدّ - ليست بآنيّة ، ولا محدودة إلى حدّ معيّن ، و (عطف ان غالب است) أنّ الشارع اکتفی فيما ورد عنه (شارع) مطلقا في استمراره (احکام)، ويظهر من الخارج أنّه أراد منه الاستمرار؛

مرحوم شيخ چهار اشکال بر ميرزای قمی گرفت که اشکال چهارم، اشکال نقضی بود که فرمودند با این شرطی که برای استصحاب شما گذاشتید (چیزی که می خواهید استصحاب کنید اول باید قابلیت ان برای بقاء مشخص کنید و به همان مقدار باید استصحاب شود نه بیشتر)، چگونه احکام شرعی را استصحاب می کند؟ چگونه مقدار قابلیت احکام شرعی را پیدا کردید؟ مثلا روایت می گوید و للمغبون الخيار، زيد متوجه می شود که مغبون شده و در آن زمان خيار اعمال نکرده و دو روز بعد می خواهد اعمال کند و شک می کند که خيار وجود دارد یا خير، حال از کجا بفهمیم خيار غبن تا این زمان قابلیت بقاء دارد که بگوئیم خيار جاری است یا خير؟ در حالی که استصحاب خيار شما جاری می کنید.

ميرزای قمی می گوید این قابلیت بقاء را از استقراء احراز کردیم، یعنی در دين اسلام جستجو کردیم و دیدیم اکثر احکام شرعيه استمرار دارد تا زمانی رافع دارد و این ظن ایجاد کرده که این حکم شرعی قابلیت استمرار دارد تا زمانی رافع بیاید.

حال شيخ می گوید این جواب ميرزای قمی سه اشکال دارد.

### تطبيق کلام محقق قمی

وقد تفتّن لورود هذا عليه ، ودفعه بما لا يندفع (نقد) به (جواب)، فقال:

إنّ التتبع و (تفسير است) الاستقراء يحكمان بأنّ غالب الأحكام الشرعيّة - في غير ما (احکامی که) ثبت في الشرع له (احکام) حدّ - ليست (غالب شرعيه) بآنيّة ، ولا محدودة إلى حدّ معيّن (مستمرة)، و (عطف ان غالب است) أنّ الشارع اکتفی فيما (احکامی) ورد عنه مطلقا في (متعلق به اکتفی است) استمراره (بيان استمرار احکام)، ويظهر من الخارج أنّه (شارع) أراد منه (اطلاق) الاستمرار؛ فإنّ من (۱) تتبّع أكثر الموارد (موارد احکام) واستقراها (موارد احکام را) (۲) يحصل الظنّ القویّ بأنّ مراده (شارع) من تلك المطلقات هو (مراد شارع از مطلقات) الاستمرار إلى أن يثبت الرفع من دليل عقليّ أو نقلی (۳)، انتهى.

### اشکال اول بر استقراء

مرحوم شيخ می گوید بر این استقراء سه اشکال وارد است:

**اشکال اول:** این استقراء برای بعضی از احکام شرعی نافذ است. زمانی که حکمی روی موضوعی می رود، دو صورت دارد:

**صورت اول:** حکم روی موضوعی رفته و شک در آن داری که منشاء شک، مستمر بودن و مستمر نبودن است و با استقراء مستمر بود را ثابت کرد، در این صورت استقراء خوب است.

**صورت دوم:** گاهی حکم روی موضوعی رفته و شک در آن داریم که منشاء شک، تغییر در موضوع می باشد، در این صورت استقراء نافع نیست، چون شک ما در استمرار و عدم استمرار نیست، بلکه موضوع تغییر پیدا کرده است. مثلا تغییر آب نجس خود بخود از بین رفته است که شک می کنیم تنجس باقی است یا خير، در اینجا موضوع تغییر پیدا کرده است و در استمرار و عدم استمرار شک نداریم.

## تطبيق اشكال اول بر استقراء

ولا يخفى ما فيه (جواب قمی):

أما أولاً: فلأنّ مورد النقض لا يختصّ بما (موردی) شكّ في رفع الحكم الشرعيّ الكلّيّ (بدون تغيير موضوع)، بل قد يكون الشكّ لتبدّل ما (تغيری) يحتمل مدخلیته («ما») في بقاء الحكم، كتغير الماء للنجاسة.

## اشكال دوم بر استقراء

**اشكال دوم:** با استقراء، مقدار استعداد مستصحب برای بقاء احراز نمی شود. چون:

**صغری:** شك در حكم شرعی کلی، شك در مقتضی است، یعنی ما شك می کنیم که قابلیت بقاء دارد یا خیر.

**کبری:** و شك در مقتضی طبق شرط میرزای قمی، مجرای استصحاب نیست.

**نتیجه:** شك در حكم شرعی کلی طبق شرط میرزای قمی، مجرای استصحاب نیست.

در حالی که ایشان می گوید در شك در مقتضی هم استصحاب جاری می شود.

**نکته:** ما به حسب ظاهر دلیل می گفتیم شك بر دو نوع است رافع و مقتضی، اما در واقع شك در حكم کلی، فقط یک شك است و آن شك در مقتضی است.

## تطبيق اشكال دوم بر استقراء

وأما ثانياً: فلأنّ الشكّ في رفع الحكم الشرعيّ إنّما هو (شك در رفع) بحسب ظاهر دليله (حكم شرعی) الظاهر في الاستمرار - بنفسه (دلیل) أو بمعونة القرائن، مثل الاستقراء الذي ذكره (میرزای قمی، استقراء را) في المطلقات - لكنّ الحكم الشرعيّ الكلّيّ في الحقيقة إنّما يرتفع بتمام استعداده (حكم شرعی کلی)، حتّى في النسخ، فضلا عن نحو الخيار المرّد بين كونه (خيار) على الفور أو التراخي، والنسخ أيضا (مثل حكم شرعی کلی) رفع صوريّ، وحقيقته (نسخ) انتهاء استعداد الحكم، (نتیجه: فالشكّ في بقاء الحكم الشرعيّ (شرعی کلی) لا يكون إلّا من جهة الشكّ في مقدار استعداده (حكم شرعی کلی) (مقتضی)، نظير الحيوان المجهول استعداده (حيوان)

## اشكال سوم بر استقراء

**اشكال سوم:** شما که با استقراء بدست آوردید دیگر با این ظن، وجهی برای استصحاب نیست.

## تطبيق اشكال سوم بر استقراء

وأما ثالثاً: فلأنّ ما ذكره - من حصول الظنّ (به وسیله استقرار) بإرادة الاستمرار من الإطلاق (حكم مطلق) - لو تمّ، يكون (إطلاق مظنون الاستمرار) دليلاً اجتهادياً مغنياً عن التمسك بالاستصحاب؛ فإنّ التحقيق: أنّ الشكّ في نسخ الحكم المدلول عليه (حكم) بدليل ظاهر - في نفسه أو بمعونة دليل خارجيّ - في الاستمرار، (خبر ان: ليس موردا للاستصحاب؛ لوجود الدليل الاجتهاديّ في مورد الشكّ، وهو (دليل اجتهادي) ظنّ الاستمرار).



میرزای قمی می گوید ما اکثر احکام شرعی را جستجو کردیم و دیدیم استمرار دارد تا رافع بیاد و با توجه به این استمرار، استصحاب می شوند.

### شیخ انصاری سه اشکال بر استقراء وارد می کند:

**اشکال اول:** این استقراء برای احکامی نافع است که شک در بقاء آن دارید و منشاء شک هم مستمر بودن یا مستمر نبودن حکم دارید و برای سایر احکام جاری نیست.

**اشکال دوم:** هدف شما از این استقراء این است که مقدار استعداد را به دست بیاورید و شک در حکم را شک در رافع کنید، با این استقراء به این هدف نمی رسید چون همیشه شک در حکم شرعی، از نوع شک در مقتضی است.

**اشکال سوم:** شما با این استقراء، استصحاب را خراب می کنید، چون با استقراء ثابت می کنید که ظن به استمرار حکم شرعی است و در این صورت به این ظن عمل می شود و نیاز به استصحاب نیست.

**نعم:** استصحاب حکم با وجود دلیل، مثل استصحاب حکم عام در هنگام شک در تخصیص است و در هیچکدام استصحاب جاری نمی شود باید به دلیل لفظی مراجعه کرد.

### تطبيق نعم

وهو ظن الاستمرار. نعم، هو من قبيل استصحاب حكم العام إلى أن يرد المخصّص، وهو (استصحاب حكم عام تا وارد شود مخصّص) ليس استصحابا في حكم شرعيّ (بلکه تمسک به دلیل لفظی است)، كما لا يخفى.

### اشکال و جواب میرزای قمی

**اشکال میرزای قمی به خودش:** شما در باب احکام از استقراء استفاده کردید و احکام را ثابت کردید به وسیله استصحاب، در نبوت هم این کار را کنید و استصحاب کنید.

**جواب ایشان:** بین نبوت و احکام تفاوت است، به اینکه در احکام، غالب احکام مستمره است اما در نبوت، غالب آن موقته است و نمی توان استصحاب کرد.

### تطبيق اشکال و جواب میرزای قمی

ثمّ إنّه قدس سره آورد علی ما ذکره - من قضاء (حکم کردن) التتبع (استقراء) (۱) بغلبة الاستمرار في ما (احکامی) ظاهره (احکام) الإطلاق - بأنّ النبوة أيضا (مثل غیر نبوت) من تلك الأحكام (احکام مطلقه است و مراد از آن استمرار است).

ثمّ أجاب (میرزای قمی): بأنّ غالب النبوات محدودة (موقته)، والذي ثبت علينا استمراره (الذی) نبوة نبينا صلى الله عليه وآله وسلم

### اشکال اول شیخ به جواب میرزای قمی

**مرحوم شیخ:** این جواب میرزای قمی، دو اشکال دارد:

**اشکال اول:** اکثر نبوت‌ها منسوخه هستند و لازمه آن محدود بودن نبوت‌ها نیست، و در باب نسخ شما می‌گویید اول حکم به صورت مطلق می‌آید و بعد خداوند آن را نسخ می‌کند، حال امکان دارد یهودی بگوید ادله نبوت مطلق است که ظهور در استمرار دارد حال نسبت به نسخ هر نبوتی که علم داشتیم، نسخ شده و اگر علم نداشتیم استصحاب عدم نسخ می‌کنیم.

## تطبیق اشکال اول به جواب میرزای قمی

ولا يخفى ما في هذا الجواب:

أما أولاً: فلأنّ نسخ (منسوخ شدن) أكثر النبوات لا يستلزم (بر طبق عقیده میرزای قمی) تحدیدها (اکثر نبوت)، فللخصم أن يدعی ظهور أدلتها (نبوت) - فی أنفسها (نبوت) أو بمعونۀ الاستقراء - فی الاستمرار، فانكشف نسخ ما (نبوتی) نسخ وبقی ما (نبوتی) که لم یثبت نسخه (نبوت)

## اشکال دوم شیخ به جواب میرزای قمی

**اشکال دوم:** بر فرض که اکثر نبوت محدود باشد، شما نمی‌توانید ظن پیدا کنید که نبوت مورد نظر هم محدود و موقت است. بخاطر قانون غلبه، چون شرط قانون غلبه این است که سه فرد داشته باشد، غالب، نادر، مشکوک، در حالی که در نبوت غالب و نادر داریم و مشکوک نداریم به اینکه مثلاً نبوت حضرت موسی شک داریم که جزء غالب است یا اینکه خودش نادره است (ما نادرها نداریم به اینکه فقط یک نبوت مستمره است).

## تطبیق اشکال دوم شیخ به جواب میرزای قمی

وأما ثانياً: فلأنّ غلبۀ التحديد فی النبوات غیر مجدیه (برای انداختن نبوت مورد نظر در غالبها)؛ للقطع بكون إحداها (نبوت) (۳) مستمرّة، فلیس ما (نبوت حضرت موسی مثلاً) وقع الکلام (مناظره) فی استمراره («ما») أمراً ثالثاً یتردّد بین إلحاقه («ما») بالغالب وإلحاقه («ما») بالنادر، بل یشکّ فی أنّه («ما») الفرد النادر أو النادر غیره («ما»)، (جواب لیس: فیکونَ هذا («ما») ملحقاً بالغالب.

والحاصل: أنّ هنا (در باب نبوت) أفراداً غالبۀ وفرداً نادراً، ولیس هنا مشکوک قابل اللحق بأحدهما (افراد غالبه و فرد نادره)، بل الأمر یدور بین کون هذا الفرد هو الأخير النادر، أو ما قبله (اخیر) الغالب، بل قد یثبت (به نفع کتابی) بأصالة عدم ما عداه (فرد مشکوک) (۱) کون هذا (فرد مشکوک) هو الأخير المغایر للباقي.

**اشکال میرزای قمی بر خودش:** استقراء در مسئله نبوت کاربرد ندارد ولی درباره احکام شریعت سابقه، کاربرد دارد و لذا احکام شریعت سابقه استصحاب می‌شود.

ایشان گفتند ما احکام خداوند را جستجو کردیم و دیدیم اکثر احکام مستمره است و این استقراء در مسئله نبوت بدرد نمی‌خورد چون غالب نبوتها محدود است اما بدرد استصحاب احکام شرایع سابقه می‌خورد. چون از استقراء ظن قوی حاصل می‌شود که حکمهای دین حضرت موسی هم مستمره است و استصحاب می‌شود.

**جواب میرزای قمی:** استصحاب احکام شریعت سابقه جایز نیست. چون احکام شریعت سابقه، احکام مقارن با بشارت بوده اند و احکام مقارن با بشارت قابل استصحاب نیست، در نتیجه احکام شریعت سابقه قابل استصحاب نیست.

**اشکال:** ممکن است مستشکل بگوید ما بشارت را قبول نداریم و استصحاب جایز می‌شود.

توجیه جواب میرزای قمی: مراد میرزای قمی این است که احکام شریعت سابقه، احکام مهمله هستند و احکام مهمله قابل استصحاب نیست، پس احکام شریعت سابقه قابل استصحاب نیست.

توضیح: احکام تابع نبوت است، یعنی خداوند که به حضرت موسی می گوید شما ده سال نبی هستی، سه چیز وجود دارد: ۱. توقیت احکام هم ده سال است ۲. در استمرار ۳. در اهمال، اگر به نبوت مهمله حضرت موسی علم پیدا کردیم، احکام ایشان هم مهمله می شود. حال نسبت به نبوت حضرت موسی، نبوت فی الجمله می دانیم، یعنی خداوند حضرت موسی را نبی کرده است، پس احکام دین ایشان هم فی الجمله ثابت شده است و مهمله است و احکام مهمله قابل استصحاب نیست چون مقدار استعداد آن مشخص نشده، در نتیجه در احکام شریعت سابقه هم استصحاب جاری نیست.

۳

## تطبیق اشکال میرزای قمی و جواب ایشان و رد و توجیه جواب

ثم آورد (میرزای قمی) قدس سره علی نفسه: بجواز استصحاب أحكام الشریعة السابقة المطلقة (صفت احکام است).

وَأجاب (میرزای قمی): بأنّ إطلاق الأحكام مع اقترانها (احکام) ببشارة مجيء نبينا صلى الله عليه وآله وسلم لا ينفعهم (اهل شریعت سابقه را) (۲).

وربما يورد عليه (جواب): أنّ الكتابي لا يسلم البشارة المذكورة حتى يضره (بشارت، کتابی را) في التمسك بالاستصحاب أو لا ينفعه (استصحاب، کتابی را).

ويمكن توجیه کلامه (میرزای قمی): بأنّ المراد (مقصود قمی از جواب) أنّه إذا (۳) لم ينفع الإطلاق (مطلق بودن احکام شریعت سابقه) مع اقترانها (احکام) بالبشارة، (جواب اذا): فإذا فرض قضية نبوته (نبی سابق) مهملة غير دالة إلا على مطلق النبوة (اجمالا می دانیم حضرت موسی نبی شده است)، (جواب فاذا): فلا ينفع الإطلاق (مطلق بودن احکام شریعت سابقه) بعد العلم بتبعية تلك الأحكام لمدة النبوة؛ فإنها (احکام) تصير أيضا (مثل نبوت) حينئذ (تابع بود) مهملة.

## جواب پنجم

مقدمه: دلیل بر چهار نوع است:

**دلیل اول:** اقتناعی؛ دلیلی که مستدل می آورد برای جایز بودن عملکرد خودش. مثل یهودی بگوید من پایبند به نبوت حضرت موسی هستم بخاطر استصحاب.

**دلیل دوم:** اسکاتی یا الزامی؛ دلیلی که مستدل می خواهد با آن خصم را ملزم کند که حرف او را قبول کند اگرچه خودش قبول ندارد. مثلا عالم شیعی باید ملزم به نبوت حضرت موسی شود بخاطر استصحاب.

**دلیل سوم:** ارشادی

**دلیل چهارم:** برهانی

حال بعد از این مقدمه باید گفت غرض کتابی از اینکه پای استصحاب را وسط کشیده، سه احتمال است:

**احتمال اول:** غرض کتابی، قرار دادن استصحاب به عنوان دلیل اقتناعی است، در این صورت:

**اولا:** منظورشان این نیست. چون خودش می گوید علیکم... پس اسکاتی است.

**ثانیا:** اگر اقتناعی باشد، صحیح نیست. چون استصحاب زمانی است که دلیلی نباشد در حالی که دلیل داریم.

**احتمال دوم:** غرضش این است که دلیل الزامی قرار دهد، این هم باطل است چون شرط استصحاب، شک بودن خصم است و شک بودن خصم منتفی است چون عالم شیعی یقین به نبوت رسول اکرم دارد، در نتیجه استصحاب جاری نیست.

**احتمال سوم:** اگر منظورش این است که شیعی مدعی است و باید اثبات کند، این هم باطل است چون هر دو طرف مدعی هستند.

## تطبيق جواب پنجم

ثم إنه يمكن الجواب عن الاستصحاب المذكور بوجوه:

الوجه الأول: أن المقصود (مقصود کتابی) من التمسك به (استصحاب):

إن كان الاقتناع به (استصحاب) في العمل (عمل يهودي) عند الشك، فهو (اقتناع) - مع مخالفته (اقتناع) للمحكى عنه (كتابي) من قوله: «فعلیکم کذا وكذا»؛ فإنه (قول کتابی) ظاهر في أن غرضه (کتابی) الإسكات و (تفسیر است) (الإلزام - فاسد جدًا؛ لأنّ العمل به (استصحاب) على تقدير تسليم جوازه (عمل به ساتصحاب) غير جائز إلا بعد الفحص والبحث، وحينئذ (در زمان فحص) يحصل العلم بأحد الطرفين بناء على ما ثبت: من انفتاح باب العلم في مثل هذه المسألة، كما يدلّ عليه النصّ الدالّ على تعذيب الكفار (منظور کفاری است) که برایشان علم پیدا کردن ممکن بوده و نرفته بودند و الا معقول نیست خداوند عذاب کند کسی را که راه علم ندارد(۱)، والإجماع المدعی(۲) على عدم معذوريّة الجاهل(۳)، خصوصاً في هذه المسألة (مسئله نبوت)، خصوصاً من مثل هذا الشخص (که نزدیک پایگاه اسلام یعنی نجف بوده) الناشئ في بلاد الإسلام. وكيف كان، فلا يبقى مجال للتمسك بالاستصحاب (استصحاب اقتناعی).

وإن أراد به (استصحاب) الإسكات والإلزام، ففيه: أن الاستصحاب ليس دليلاً إسكاتياً؛ لأنه (استصحاب اسکاتی) فرع الشك، وهو (شك) أمر وجدانيّ - كالقطع - لا يلزم(۴) به (شك) أحد.

وإن أراد بيان أن مدعى ارتفاع الشريعة السابقة ونسخها (شريعة سابقه) (محتاج إلى الاستدلال، فهو (اراده) غلط؛ لأنّ مدعى البقاء في مثل المسألة (مسئله نبوت) - أيضاً (مثل مدعی نسخ) - يحتاج إلى الاستدلال عليه (بقاء).

**نکته:** این جواب، همان جواب اول است با توضیح بیشتر.

در استصحاب، دو نظریه است:

**نظریه اول:** نظریه متاخرین: استصحاب جزء اصول عملیه است، طبق این نظریه استصحاب در امر اعتقادی اعتبار ندارد، چون دلیلی بر حجیت این استصحاب نیست. مثلاً امت حضرت موسی اگر در زمانی شک در نبوت ایشان کنند، نمی توانند استصحاب کنند. دلیل عدم وجود دلیل بر حجیت استصحاب این است که این دلیل اگر در شرع بعدی باشد، کتابی نمی تواند به آن استدلال بر شرع قبلی کند و این خود اقرار بر حق بودن شرع بعد می باشد و اگر در شرع قبلی باشد، یقین نداریم شرع قبل استصحاب را حجت کرده باشد.

نظریه دوم: نظریه اکثر متقدمین: استصحاب جزء امارات است، طبق این نظریه استصحاب در امور اعتقادی اعتبار ندارد. چون:

**اولا:** استصحاب در امر اعتقادی افاده ظن نمی کند.

**ثانیا:** بر فرض که استصحاب در امر اعتقادی افاده ظن کند، این ظن حجت نیست.

مثلا امت حضرت موسی یقین به دین و نبوت ایشان داشتند و با آمدن حضرت عیسی، امت حضرت موسی شک به نبوت و دین حضرت موسی کردند و با توجه به یقین قبلی که داشتند، ظن حاصل می شود برای ایشان به نبوت و دین حضرت موسی، آیا این ظن حجت است یا خیر که شیخ می فرماید اولاً ظن پیدا نمی شود و ثانیاً اگر پیدا شود، حجت نیست. چون دلیل حجیت ظن، انسداد است و یکی از مقدمات انسداد عدم امکان احتیاط است، در حالی که برای این امت احتیاط امکان دارد به اینکه در مقام اعتقاد معتقد به ما هو الواقع شود و در مقام عمل جمع بین دو دین کنند.

## اشکالات و جواب

**اشکال اول:** بر فرض که ظن به بقاء نبوت پیدا شود، در خصوص نبوت حجت نیست اما لازمه آن ظن به بقاء شریعت است و استصحاب شریعت می شود و حجت است.

**جواب:** دلیل ظن بودن، انسداد است در حالی که مقدمه سوم انسداد که عدم امکان احتیاط باشد، در اینجا وجود ندارد بلکه امکان احتیاط است.

**اشکال دوم:** بر فرض که استصحاب در امور اعتقادی ظن حاصل شود، حجت است. چون:

**صغری:** ظن به بقاء نبوت و شریعت که از استصحاب حاصل شده، ظن خاص است. دلیل بر ظن خاص بودن این ظن، سیره عقلاء هر شریعتی است، یعنی تا زمانی که به نبوت و دین نبی جدید، یقین ندارند، به نبوت و دین قبل عمل می کنند.

**کبری:** و ظن خاص، حجت است.

**نتیجه:** ظن به بقاء نبوت و شریعت که از استصحاب حاصل شده، حجت است.

## تطبيق جواب ششم

الوجه الثانی: أنّ اعتبار الاستصحاب (استصحاب امر اعتقادی - خصوص نبوت) إنّ كان من باب الأخبار، فلا ينفع الكتابيّ التمسك به (استصحاب)؛ لأنّ ثبوته (استصحاب) في شرعنا مانع عن استصحاب النبوة، وثبوته (استصحاب) في شرعهم (كتابي) غير معلوم. نعم، لو ثبت ذلك (استصحاب) من شريعتهم (كتابي) أمكن التمسك به (استصحاب)؛ لصيرورته (استصحاب) حكما إلهيًّا (۵) غير منسوخ يجب تعبد (تمسك) الفریقين به (استصحاب).

وإن كان (استصحاب) من باب الظنّ، فقد عرفت - في صدر المبحث - أنّ حصول الظنّ ببقاء الحكم الشرعيّ الكلّيّ (نبوت) ممنوع جدّاً، وعلى تقديره (حصول ظن) فالعمل بهذا الظنّ في مسألة النبوة ممنوع.

## تطبيق اشکالات و جواب

(اشکال اول و جواب): وإرجاع الظنّ بها (نبوت) إلى الظنّ بالأحكام الكلّية الثابتة في تلك الشريعة أيضا (مثل ظن به نبوت) لا يجدى؛ لمنع الدليل على العمل بالظنّ (ظن به احكام شريعت سابقه)، عدا دليل الانسداد الغير الجارى فى المقام مع التمكن من التوقف (توقف در اعتقاد) والاحتياط فى العمل. ونفى الحرج لا دليل عليه (لا حرج) فى الشريعة السابقة، خصوصا بالنسبة إلى قليل من الناس ممن لم يحصل له («من») العلم (علم به نبوت) بعد الفحص والبحث.

(اشکال دوم): ودعوى: قيام الدليل الخاصّ على اعتبار هذا الظنّ؛ بالتقريب الذى ذكره بعض المعاصرين (صاحب فصول)(۱): من أنّ شرائع الأنبياء السلف وإن كانت (شرايع) لم تثبت (در واقع) على سبيل الاستمرار، لكنّها (شرايع) فى الظاهر لم تكن محدودة بزمان معين، بل بمجىء النبىّ اللاحق، ولا ريب أنّها (شرايع انبياء سلف) تستصح ما لم تثبت نبوة اللاحق، ولو لا ذلك (استصحاب) (لاختلّ على الامم السابقة نظام شرائعهم؛ من حيث تجويزهم (امم سابقه) فى كلّ زمان ظهور نبىّ ولو فى الأماكن البعيدة، فلا يستقرّ لهم (امم) البناء على أحكامهم.

## جواب اشکال دوم

جواب: بناء دين روى استصحاب نبوده، بلکه بناء دين بر قطع و يقين بوده است.

## تطبيق جواب اشکال دوم

مدفوعه: بأنّ استقرار الشرائع لم يكن بالاستصحاب قطعاً؛ وإلاّ لزم كونهم (امم سابقه) (شاكين فى حقيّة شريعتهم ونبوة نبيهم (۲) فى أكثر الأوقات لما تقدّم (۳): من أنّ الاستصحاب بناء على كونه (استصحاب) من باب الظنّ لا يفيد الظنّ الشخصىّ فى كلّ مورد.

مرحوم شيخ فرمود در استصحاب دو نظريه است:

**اول:** متاخرين مى گویند استصحاب جزء اصول عملیه است که طبق این نظریه استصحاب در امر اعتقادى حجت ندارد. چون دلیلى بر حجیت آن نداریم.

**دوم:** اکثر متقدمین مى گویند استصحاب جزء امارات است. که طبق این نظریه، استصحاب در امور اعتقادى حجت نیست، چون اولاً در امور اعتقادى، استصحاب افاده ظنّ نمى کند و ثانياً بر فرض افاده ظنّ کند، حجت نیست.

مستشکل مى گوید این ظنّ حجت است چون ظنّ خاص است. بخاطر بناء عقلاء که تا وقتى يقين به شريعت و نبى جديد ندارند، قبلى را استصحاب مى کنند.

شيخ انصارى جواب دادند که مى گویند شريعت ها بر اساس يقين بوده نه بر اساس استصحاب.

۳

## جواب به اشکال دوم

جواب: باید وضعیت عقلاء مشخص شود که این:

**اول:** قبل از ظهور نبی جدید؛ عقلاء قبل از ظهور نبی جدید به نبوت نبی و شریعتشان قطع دارند. مثلا عقلاء دین حضرت موسی قبل از ظهور نبی جدید، قطع به دین حضرت موسی دارند.

**دوم:** بعد از ظهور نبی جدید؛ عقلاء بعد از ظهور نبی جدید در نبوت نبی و شریعتشان شک می کنند، مثلا عقلاء دین حضرت موسی بعد از آمدن نبی جدید در نبوت حضرت موسی شک می کنند، ولی:

**اولا:** نسبت به اعمالشان، اعمالشان را مبتنی بر استصحاب می کنند، یعنی بعد از ظهور نبی جدید، همان اعمالی که قبل از ظهور ایشان انجام می دادند، انجام می دهند.

**ثانیا:** نسبت به نبوت حضرت موسی و دینشان، دنبال قطع و یقین هستند.

**نتیجه:** عقلاء برای ظن به بقاء نبوت و ظن به بقاء شریعت که از استصحاب حاصل شده، ارزش قائل نیستند.

۴

## تطبیق جواب به اشکال دوم

و غایب ما استفاد من بناء العقلاء فی (متعلق به بناء است) الاستصحاب، هی (غایب ما استفاد) ترتیب الأعمال المترتبة علی الدین السابق دون حقیة دینهم (عقلاء) ونبوة نبیهم التي هی (نبوتی) من اصول الدین.

فالأظهر أن يقال: إنهم (عقلاء) كانوا قاطعين بحقیة دینهم (و نبوت نبیهم)؛ من جهة بعض العلامات التي أخبرهم بها (علامات) النبى السابق. نعم، بعد ظهور النبى الجديد، الظاهر كونهم (عقلاء) شاكین فی دینهم مع بقائهم (عقلاء) على الأعمال، وحينئذ (غایت استفاده بناء عقلاء این شد) فللمسلمين أيضا (مثل یهود که از مسلمانان طلب دلیل می کنند) أن يطالبوا اليهود بإثبات حقیة دینهم (یهود)؛ لعدم الدلیل لهم (یهود) علیها (حقیقت) (وإن كان لهم الدلیل) (استصحابی که از بناء عقلاء ثابت شده) على البقاء على الأعمال فی (متعلق به بقاء است) الظاهر (چون استصحاب ظاهر را ثابت می کند) (۱).

## جواب هفتم

این سه دلیل، الزامی بودن استصحاب را رد می کند.

**جواب هفتم:** ما مسلمانان یقین به نبوت حضرت موسی و حضرت عیسی داریم اما از طریق خبر دادن پیامبر اکرم و قرآن کریم به این یقین رسیده ایم، پس یقین به نبوت آن دو نبی، مبتنی بر یقین بر نبوت پیامبر اکرم است، در نتیجه دیگر نیاز به استصحاب نیست.

**اشکال:** نبی آن دو نبی، متوقف بر صدق رسول اکرم است نه بر نبوت رسول اکرم.

**جواب:** در اینجا مخبر به، نبوت است و این مبتنی بر صدق و نبوت است.

## تطبيق جواب هفتم

الثالث: أنا لم نجمم بالمستصحب - وهي (مستصحب) نبوة موسى أو عيسى عليهما السلام - إلا بإخبار نبينا صلى الله عليه وآله وسلم ونص القرآن (سوره بقره، ۳۶ اعراف، ۱۰۴، مائده، ۴۶، ص، ۶)؛ وحينئذ فلا معنى للاستصحاب (استصحاب نبوت و شريعت سابقه).

ودعوى: أن النبوة (دو نبی) موقوفه على صدق نبينا صلى الله عليه وآله وسلم لا على نبوته (نبی ما)، مدفوعه: بأننا لم نعرف صدقه (حضرت در این خبر) إلا من حيث نبوته (حضرت).

والحاصل: أن الاستصحاب موقوف على تسالم المسلمين وغيرهم (مسلمين) عليه (مستصحب)، لا من جهة النص عليه (مستصحب) في هذه الشريعة. وهو (تسالم) مشكل، خصوصا بالنسبة إلى عيسى عليه السلام (چون يهودی ها حضرت عيسى را قبول ندارند اما مسیحی ها حضرت موسی را قبول دارند)؛ (دلیل خصوصا: لإمكان معارضة قول النصارى (به نبوت حضرت موسی) بتكذيب اليهود (۲)).

## جواب هشتم

غرض از استصحاب نبوت چیست؟ دو احتمال دارد:

**احتمال اول:** غرض، امر منتزع از نبوت است، یعنی وقتی یک نفر نبی شد، از نبی بودن این فرد یک چیزی انتزاع می شود و آن اعتقاده به آورده ها، ما این را قبول می کنیم اما از جمله این آورده ها، بشارت به آمدن پیامبر اکرم است. (نبی به اسم فاعلی)

**احتمال دوم:** غرض، اصل نبوت است، یعنی کمالات قدسیه و ملکات (ملکه دین داری، ملکه پرهیزکاری و...) که این صفات علت آمده شدن حضرت برای گرفتن وحی می باشد. برای این نیاز به استصحاب نداریم، چون این کمالات در روح نبی است که یقین داریم آنها باقی است و نیاز به استصحاب نیست. (نبی به معنای اسم مفعولی)

## تطبيق جواب هشتم

الرابع: أن مرجع النبوة المستصحبه ليس إلا إلى وجوب التدين بجميع ما جاء به («ما» «ذلك النبي»، وإلا (اگر مرجع نبوت مستصحبه این نباشد) فأصل (ريشه) صفة النبوة أمر قائم بنفس (روح) النبي صلى الله عليه وآله وسلم، لا معنى لاستصحابه (اصل صفت نبوت)؛ لعدم قابليته (اصل) للارتفاع أبدا. ولا ريب أنا قاطعون بأن من أعظم ما جاء به («ما») النبي السابق الإخبار بنبوة نبينا صلى الله عليه وآله وسلم، كما يشهد به (اخبار) الاهتمام بشأنه (اخبار) في قوله تعالى - حكاية عن عيسى - (إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ) (۱) فكلّ (كل مجموعی است) (ما جاء به «ما») من الأحكام فهو (احكام) في الحقيقة مغتيا بمجىء نبينا صلى الله عليه وآله وسلم، فدين عيسى عليه السلام المختص به (حضرت عيسى) عبارة عن مجموع أحكام مغتياه إجمالا (چون بعضی از احكام در دين ما باقی است) بمجىء نبينا صلى الله عليه وآله وسلم، ومن المعلوم أن الاعتراف ببقاء ذلك الدين (دين موسى تا آمدن رسول اکرم) لا يضرّ المسلمين فضلا عن استصحابه (دين).

فإن أراد الكتابي دينا غير هذه الجملة المغتياه إجمالا بالباشرة المذكورة، فنحن منكرون له (دين را)، وإن أراد هذه الجملة (دين) با غایت (، فهو (اراده) عين مذهب المسلمين، وفي الحقيقة بعد كون أحكامهم (كتابي) مغتياه لا رفع حقيقة، ومعنى النسخ انتهاء مدة الحكم المعلوم (۲) إجمالا) چون تفصيلا نمی دونم).



## خلاصه مباحث گذشته

امت حضرت موسی دین ایشان را قبول دارند، حال اگر دین با بشارت را قبول داشتند، قبول دارند که حضرت موسی به دین پیامبر اکرم بشارت داده اند و این عین حرف مسلمانان است و دیگر با آمدن پیامبر، دیگر نیاز به استصحاب نیست. و اگر دین بدون بشارت را قبول داشتند، ما این دین را قبول نداریم.

## ان قلت و قلت

**ان قلت:** امت حضرت موسی، بشارت را قبول دارند، ولی شک در این دارند که کسی که ادعای نبوت کرده، آیا همان کسی است که حضرت موسی به او بشارت داده است یا خیر و استصحاب دین حضرت موسی می کنند.

**قلت:** حضرت موسی به فردی خاص با تمام خصوصیات ها بشارت داده است و این به وضوح در نبی اکرم مشخص می شود.

## تطبيق ان قلت و قلت

فإن قلت: لعلّ مناظره الكتابي، في تحقّق الغايه (آمدن رسول اکرم) المعلومه (برای کتابی)، و (عطف بر تحقّق است) أنّ الشخص الجائي هو (شخص) المبشّر به أم لا، فيصحّ تمسّكه (کتابی) بالاستصحاب (تا زمانی که یقین پیدا نکند).

قلت: المسلم هو (مسلم) الدين المغتيا بمجىء هذا الشخص الخاص، لا بمجىء موصوف كلى (شخص نبی) حتّى يتكلّم في انطباقه (موصوف کلی) على هذا الشخص، ويتمسّك بالاستصحاب.

۵

## جواب نهم

**نکته:** این دلیل هم الزامی بودن استصحاب رد می شود.

نبوتی که ما مسلمانان قبول داریم، نافع به حال کتابی نیست و نبوتی که نافع به حال کتابی است، ما قبول نداریم.

یعنی نبوتی که ما قبول داریم، نبوت تقدیری است، یعنی نبوت حضرت موسی بر فرض بشارت قبول داریم و این یک چیز است، به عبارت دیگر اگر حضرت موسی بشارت به نبوت رسول اکرم نداده باشد، ما این نبوت را قبول نداریم و با آمدن مبشر به، دیگر نیاز به استصحاب نیست.

و نبوتی که کتابی مورد نظرش است، نبوت منجز است، یعنی نبوت را یک چیز می داند و بشارت دادن به نبوت پیامبر اسلام یک چیز دیگر باشد و بگوید شما اولی را قبول دارید و دومی را ما مشکوک می دانیم و استصحاب اول می شود.

## تطبيق جواب نهم

الخامس: أن يقال: إنا - معاشر المسلمين - لمّا علمنا أنّ النّبىّ السالف أخبر بمجىء نبينا صلى الله عليه وآله وسلم، وأنّ ذلك (اخبار به مجىء رسول اکرم) كان واجبا عليه (نبی سابق)، ووجوب الإقرار به (نبی سابق) والإيمان به (نبی سابق) متوقّف على تبليغ ذلك (مجىء) إلى رعيته (نبی سابق)، (جواب لما: صحّ لنا أن نقول: إنّ المسلم نبوة النّبىّ السالف على تقدير تبليغ نبوة نبينا صلى الله عليه وآله وسلم، والنبوة التقديرية (فرضی) لا يضرنا ولا ينفعهم (کتابی را) في بقاء شريعتهم (کتابی).

ولعلّ هذا الجواب يرجع إلى ما (جوابی که) ذکره الإمام أبو الحسن الرضا صلوات الله عليه في جواب الجائليق، حيث قال له (جائليق) عليه السلام:

ما تقول في نبوة عيسى وكتابه (عيسى)، هل تنكر منهما (نبوت عيسى و كتاب عيسى) شيئاً؟

قال عليه السلام: أنا مقرّ بنبوة عيسى وكتابه وما بشر (عيسى) به «ما» أمته و (عطف بر بشر است) أقرت به الحواريون، وكافر بنبوة كلّ عيسى لم يقرّ بنبوة محمد صلى الله عليه وآله وسلم وكتابه (حضرت محمد) ولم يبشر (عيسى) به (حضرت محمد) أمته (عيسى).

ثمّ قال الجائليق: أليس تقطع (تقبل) الأحكام بشاهدي عدل؟

قال عليه السلام: بلى.

قال الجائليق: فأقم شاهدين عدلين (١) - من غير أهل ملّتك - على نبوة محمد صلى الله عليه وآله وسلم ممّن لا تنكره (هر يك از دو شاهد را) النصرانيّة، وسلنا مثل ذلك (دو شاهد عادل) من غير أهل ملّتنا (نصاری).

قال عليه السلام: الآن جئت بالنصفه (انصاف) يا نصرانيّ.

ثمّ ذكر عليه السلام إخبار خواصّ عيسى عليه السلام بنبوة محمد صلى الله عليه وآله وسلم (٢).

٧ و نکته در روایت امام رضا

**نکته اول:** حضرت رضا اعتراف به نبوت تقدیریه کردند و این نبوت باعث ریشه کن شدن استصحاب نبوت جائلیق می شود.

**نکته دوم: مقدمه:** کسی که حرفش مخالف با اصل است مدعی است و باید بینه بیاورد و کسی که حرفش مخالف با اصل نیست، منکر است و نیاز به بینه نیست.

حال در اینجا حضرت قبول کردند که بینه بیاورند و همین دلیل بر این است که امام، استدلال جائلیق را قبول کرده اند.

**جواب به نکته دوم:** حضرت امام رضا در مقام اسکات نبوده که نیاز به بینه نباشد و بلکه دنبال اثبات حق بوده اند و لذا بینه آورده اند.

## تطبيق دو نکته در روایت امام رضا

ولا يخفى: أنّ الإقرار (اعتراف امام رضا) بنبوة عيسى عليه السلام وكتابه (عيسى) وما بشر (عيسى) به «ما» أمته (عيسى) لا يكون (اقرار) حاسماً (ریشه کن کننده) لكلام الجائليق، إلّا إذا أريد المجموع من حيث المجموع (اعتراف به نبوت عيسى بر فرض بشارت)، بجعل الإقرار بعيسى عليه السلام مرتباً بتقدير (فرض) بشارته (رسول اکرم) المذكورة.

ويشهد له (ارتباط) قوله عليه السلام بعد ذلك (اقرار): «كافر بنبوة كلّ عيسى لم يقرّ ولم يبشر» (محتوای این جمله اقرار نکردن به نبوت عيسى غير مقرر و این به منزله مفهوم جمله اول است، پس جمله اول مفادش این است که اقرار به عيسايی است که اقرار کرده باشد)؛ فإنّ هذا (جمله «كافر...») في قوّة (منزله) مفهوم التعليق (اعتراف به نبوت معلق به بشارت شده) المستفاد من الكلام السابق.

وأما التزامه عليه السلام بالبَيِّنَة على دعواه ، فلا يدلّ على تسليمه الاستصحاب وصيرورته (استصحاب) مثبتاً بمجرد ذلك (تسليم)، بل لأنّه عليه السلام من أوّل المناظره ملتزم بالإثبات (اثبات حق)، وإلّا فالظاهر (ظاهر «بالنصفه») المؤيد بقول الجائليق: «وسلنا مثل ذلك «كون كلّ منهما (امام رضا و جائليق) مدّعيًا،

در بحث قبل عرض شد اگر دو نفر مشغول مناظره هستند، به کسی که حرفش مخالف اصل است، مدعی است و کسی که حرفش موافق اصل است، منکر است، در اینجا مدعی باید بینه بیاورد. در قضیه امام رضا و جائليق، هر دو مدعی هستند و باید بینه بیاورند، حال احتمال دارد گفته شود جائليق منکر است و امام رضا مدعی هستند، به اینکه احتمال دارد امام رضا، اعتراف به نبوت منجزه (حضرت دو اعتراف دارند: اعتراف به نبوت حضرت عیسی؛ اعتراف به بشارت حضرت عیسی) کرده اند، در نتیجه استصحاب زنده می شود و حرف جائليق موافق استصحاب است و منکر و حرف امام رضا مخالف و مدعی است.

**اشکال:** اگر اینگونه است چرا جائليق قبول کرد که بینه بیاورد؟

**جواب:** مراد از بینه ای که جائليق می خواهد بیاورد، خود امام است و این تصدیق استصحاب می کند نه رد استصحاب.

**فافهم:** ظهور امام در نبوت تقدیریه قوی تر است.

### تطبيق نکته

(رد مدعی بودن هر دو:؛ إلاّ أن یرید الجائليق ببیّنه (جائليق) نفس الإمام و غیره (امام) من المسلمین المعترفین بنبوة عیسی علیه السلام؛ إذ لا بیّنه له (جائليق) ممّن لا ینکره المسلمون سوی ذلك (امام و مسلمین)، فافهم (ظهور کلام امام در نبوت تقدیریه قوی تر است.)

